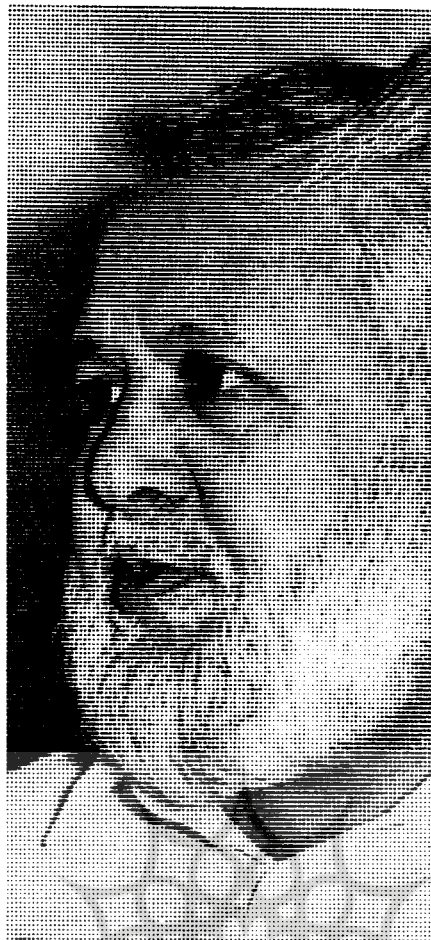


عزیمت به یگانگی

در گفتگو با دکتر کلیم صدیقی



استاد دکتر کلیم صدیقی اندیشمند و پژوهشگر برجسته معاصر از چهره‌های شاخصی است که در جهت معرفی و نشر آموزه‌ها و اندیشه‌های اسلامی در جهان معاصر گامهای بلندی برداشته است. وی در هندوستان زاده شد و در پاکستان سنین رشد را پشت سر نهاد. او سپس به انگلستان رفت و تحصیلات خود را در این کشور پی گرفت و به پایان رساند. صدیقی اینک نزدیک چهل سال است که در انگلستان زندگی می‌کند. آثار چندی از او منتشر شده است. این آثار به زبان انگلیسی عبارتند از:

- ۱- ستیزه، بحران و جنگ در فلسطین (۱۹۷۲م - ۱۳۵۱ هـ. ش) ۲- عملکرد خلفای راشدین (۱۹۷۵م - ۱۳۵۴ هـ. ش) ۳- به سوی یک سرنوشت جدید (۱۹۷۴ - ۱۳۵۳ هـ. ش) ۴- فراسوی دولتهای قومی اسلامی (۱۹۷۶م - ۱۳۵۵ هـ. ش) ۵- حرکت اسلامی، یک رویکرد سیستمیک (۱۹۷۷م - ۱۳۵۶ هـ. ش) ۶- انقلاب اسلامی: موفقیتهای، موانع، اهداف (۱۹۸۰م - ۱۳۵۹ هـ. ش) ۷- مسائلی پیرامون نهضت اسلامی در هفت جلد (۸۷ - ۱۹۸۱م - ۶۶ - ۱۳۶۰ هـ. ش) ۸- تحول در اندیشه سیاسی مسلمین.

گفتنی است که برخی از کتابهای یادشده به زبانهای فارسی، عربی، اردو، مالایی، سواحلی، فرانسه، اسپانیایی و ترکی ترجمه شده است. کلیم صدیقی با همکاری یاران و همفکرانش از اگوست ۱۹۸۰م (۱۳۵۹ هـ. ش) نشریه «کرسچنت اینترنشنالی» را مرتب منتشر کرده است که اکنون از تیراژی گسترده برخوردار است. او اینک سرپرست «مؤسسه اسلامی لندن»

مراحل انحراف، اصلاح و تقارب در اندیشه مسلمین

دکتر کلیم صدیقی

بحیره (Bahira) یک راهب مسیحی بود که در شهر بصره زندگی می‌کرد.

ابوطالب، عموی پیامبر، محمد (ص) را که در آن هنگام دوازده ساله بود به همراه یک کاروان تجاری به شام برده بود. در آنجا، همان گونه که در منابع مسیحی ذکر شده است، بحیره در وجود محمد (ص) به نشانه‌هایی از پیامبری آینده وی پی برد. بحیره به عموی پیامبر توصیه کرد که محمد (ص) را به نواحی مرکزی شام نبرد، مبادا که یهودیان نیز از این نشانه‌ها آگاه شوند و به کودک آسیب برسانند.

سالها بعد، در شهر مکه، یک مسیحی دیگر به نام ورقه بن نوفل که یکی از عموزادگان خدیجه (ص) همسر پیامبر (ص) بود به نشانه‌های رسالت قریب الوقوع محمد (ص) در رابطه با تجربیات اولیه وی در غار حرا پی برد و هشدار مشابهی داد.

بحیره و ورقه هیچ کدام نمی‌دانستند که محمد(ص) پیامبر موعود است. اما هر دو احساس مشترکی نسبت به تاریخ داشتند که از دین آنها- مسیحیت- نشأت می‌گرفت. ایشان می‌دانستند که پیامبری خواهد آمد، اما از ظهور و زمان و مکان آن بی‌اطلاع بودند و از اینکه پیامبر موعود چه کسی خواهد بود نیز اطلاعی نداشتند. هر دو بر این امر واقف بودند که شرایط جاهلیت که بر جامعه آن روز حکم می‌راند- نیازمند ظهور پیامبری بود. بحیره و ورقه بر منابع مسیحی ای متکی بودند که حتی در زمان خود ایشان اعتبار چندانی نداشت.

اکنون چهارده سده پس از کامل شدن قرآن- پیام نهایی خداوند متعال- که در صحت آن هیچ تردیدی نیست و پس از ظهور آخرین پیامبر و فرستاده خداوند،

است. در جریان نوطنه «آیات شیطانی» بخشی گسترده از اعتراضات مسلمانان انگلیس راهدایت کرد. وی بارها به واسطه حمایت از انقلاب اسلامی ایران در معرض تعرض دولت انگلستان قرار گرفته است.

کلیم صدیقی مدتی پیش برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی در تهران حضور داشت. ما نیز فرصت پیش آمده را مغتنم شمرده و گفتگویی ویژه با ایشان ترتیب دادیم.

در پی متن گفتگو و مقاله روشنگر ایشان از نظراتان می‌گذرد.

کشتان : به عنوان پژوهشگر

مشهور معاصر تلقی شما از روند جدایی و نیز تقریب مذاهب چیست، و در این میان نقش رهبری‌ای برجسته تا چه اندازه اهمیت دارد؟

دکتر کلیم صدیقی: من به عنوان یک فرد عادی که تنها اندکی فلسفه می‌دانم، چنین برداشت می‌کنم که نخست باید یک رهبر داشت، و بعد یک پیام قاطع، و سپس آیین و روش را باید انتخاب و از آن پیروی کرد؛ پس از آن باید هدف را استقرار و برقراری حکومت اسلام دانست و در راه آن کوشید. این نخستین عنصر و اساس اصلهایی است که از آن در تمام اعمال خود پیروی می‌کنم: سیاست به عنوان یک نظم فکری، به عنوان یک فلسفه، به عنوان یک برنامه عملیاتی و حرکتی، به عنوان یک حرکت واقعی و اصلی؛ چون یک سیاستمدار که در نهایت هدف آن برقراری قدرت اسلامی در قالب حکومت اسلامی است. همان‌گونه که واقف هستید تاریخ شاهد است که حکومتی که توسط حضرت رسول (ص) مستقر

گردید، با شهادت حضرت علی (ع) از میان رفت. از آن پس، مسلمانان یا اسلام فاصله گرفتند. دونوع از این جداییها کاملاً آشکار است. البته انحرافات زیادی صورت گرفت، اما دونوع از اینها مشهود تر است. نخست ایجاد شاخه سنی، و دوم شاخه شیعی. شاخه سنی وارد مرحله ملوکیت شد و خلافت به سلطنت مبدل گردید و علمای سنی این مسأله را پذیرفتند. هر چند که آنها نسبت به حذف خلفای بنی امیه از خلفای راشدین واقف بودند، اما آن را به عنوان شاخه‌ای انشعابی از اسلام می‌پذیرفتند. از این رو ما شاهد هستیم که سلسله ملوکیت و جانشینی خلفا به گونه‌ای موفق همچنان ادامه یافته بود. چنین بود که وقتی سلسله سلطنتی به پایان می‌رسید، دوره خلافت نیز به اتمام می‌رسید و تداوم راه اسلام نیز به پایان می‌رسید. اما باید متوجه بود که در آن زمان اسلام در همه جای جهان با سرعت در حال توسعه بود و همزمان در اصل و ذات و در پیام خود رو به تنزل می‌رفت. در این و در سنت پیامبر و در حقیقت و خلوص اخلاقی رو به کاهش و تنزل فرهنگی نهاده بود، اگر چه در همان زمان به عنوان یک قدرت سیاسی و به عنوان یک تمدن همچنان رو به توسعه می‌رفت. تاریخ شناسان و همین‌طور دانشمندان و متفکرین آن زمان متوجه تفاوت میان کاهش در حقیقت و اصول و امر و توسعه آن در سطح جهانی نبودند، زیرا اسلام رو به توسعه و قدرت آن رو به افزایش بوده است.

این نخستین اختلاف و جدایی بود که سبب جدایی و تجزیه اسلام در سبصد - چهارصد سال اخیر گردید. که در این حالت تنها مقصر و مسبب این عمل سنی‌ها بوده‌اند، و شیعیان مسؤلیتی در قبال جدایی ندارند. حال، درباره شاخه شیعی و جدایی شیعیان بحثی دارم. آنها تنها شاخه‌ای بودند که به هسته و جنبه حقیقی اخلاقی و معنوی اسلام پی بردند و بدین سبب سعی داشتند تا به آن هسته اصلی دست یابند. و به عنوان مخالفین دایمی خواب جهان اسلام عمل نمایند. البته از واژه مخالفین خوشم نمی‌آید، اما متأسفانه واژه

دیگری به جای آن نمی‌یابم. آنها نظریات خود را در چارچوب علم کلام ابراز کردند و بدین ترتیب الهیاتی را ابداع نمودند که ریشه نخستین اجتهاد اصیل در اسلام از همانجا آغاز گردید.

تا چند سال پس از هجرت تفاوت فاحشی میان شیعه و سنی وجود نداشته، اما به مرور گروه‌هایی چون اخباریون و اصولیون در میان شیعیان پدید آمدند و کل مفهوم و اصول عقیدتی از زمان امام علی (ع) در خود شیعه سبب جدایی و انشعاب گردید که شاید مسأله اجتهاد در اسلام را معلق باقی گذارد.

از این رو به نظر من این مسأله خود به اندازه جدایی و انشعاب سنی‌ها از اسلام جدایی را باعث گردید و به همان اندازه توسط شیعیان انعکاس یافت. و این مسأله برای سالها جزئی از واکنشهای غالب شیعیان بود. اما هنگامی که با فردی چون علامه حلی مواجه می‌شویم،

این مسأله زیر سؤال می‌رود. نزدیک به سیصدسال طول کشید تا دسته دیگری به نام اصولیون پدید آمدند و سعی کردند این جدایی را در شیعه جبران کنند. و البته مرجعیت نیز شاخه دیگری بود که ظهور آن برای تشکیل یک رهبری موقت در زمان غیبت امام (ع) صورت گرفت. هنگامی که امام (ع) در غیبت به سر می‌برند و از زمان ظهورشان اطلاعی نداریم، باید یک نظام رهبری به طور موقت حضور داشته باشد. اما تا زمانی که رهبر حاضر قصد رهبری یک کشور را نداشته باشد، مرجع می‌تواند به تعداد در یک زمان وجود داشته باشد و مشکلی نیز پیش نخواهد آمد. مرجعیت یک رهبری قوی و محکم را به وجود آورد، با افرادی قدرتمند و میلیونها پیرو که از آن تبعیت می‌کردند با منابع مالی کلان که از طریق خمس و غیره تأمین می‌شد، در نهایت مرجعیت به این نتیجه می‌رسد که صورت قدیمی آن ناکافی بوده و می‌بایست دولتی اسلامی تشکیل دهد. و تنها یک رهبر در یک حکومت

تشخیص نشانه‌هایی که حاکی از رویدادهای حال و آینده است باید آسانتر باشد.

دقت شناخت ما از این نشانه‌ها بستگی به درک ما از چارچوب تاریخ در اسلام و پهنه تاریخ دارد. برای نمونه، ما نمی‌دانیم خداوند متعال در چه زمانی نخستین انسان - یعنی حضرت آدم، که پیامبر نیز بود - را آفرید. اما آنچه که می‌دانیم این است که از آدم - اولین پیامبر - تا محمد (ص) - آخرین پیامبر - یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر ظهور کرده‌اند، که درود خداوند بر همگی ایشان باد.

نکته اینجا است که خداوند متعال یک زمان بسیار طولانی را صرف آماده کردن جهان برای ظهور آخرین پیامبر و کامل کردن پیام خویش برای بشر فرمود. اما این همه تدارکات، نمی‌تواند صرفاً برای حدود ۱۴۰۰ سال آخر حیات جهان صورت گرفته باشد. نگرش ما مسلمین نسبت به تاریخ البته باید این باشد که پایان عمر جهان سرانجام فرا خواهد رسید، اما زمان وقوع آن، تنها بر خداوند متعال روشن است. خداوند این علم را به هیچ‌کس حتی به پیامبران اعطا نکرده است بنابراین بیهوده است که در مورد آن به حدس و گمان بپردازیم. باید در نظر داشته باشیم که اگرچه اسلام به عنوان یک پیام و الگو ۱۴۰۰ سال پیش کامل شد اما کار اصلی تاریخ، یعنی آوردن تمامی اعضای جامعه بشری به زیر لوای اسلام، هنوز کامل نشده است.

این امر پرسش دیگری را مطرح می‌کند، به این ترتیب که: اگر دوره بسیار طولانی پیش از کامل شدن اسلام صرفاً یک دوره آمادگی بوده است، ۱۴۰۰ سال گذشته را چگونه می‌توانیم توصیف کنیم؟ شاید بتوان گفت که جاهلیت پیش از اسلام تجربه کافی برای

بشر نبوده است تا از طریق آن بتواند به عواقب انحراف از اسلام پی‌برد. شاید مفید باشد که ۱۴۰۰ سال گذشته را به عنوان نمایشی عملی از آنچه در نتیجه انحراف از اسلام به سر بشر، - سوره شیعیان، می‌آید به شمار آوریم، یعنی دوره‌ای که در طول آن مسلمین از راه راست تخطی کردند. این واقعیت تنها می‌توانست پس از کامل شدن اسلام به نمایش گذاشته شود، نه پیش از آن. شاید بتوان گفت که جاهلیت جدیدی که اکنون بر جهان حکمفرماست، صرفاً نمایشی از این واقعیت است.

انحراف از اسلام به دو گونه ممکن است، گونه اول آن دسته از افرادی را شامل می‌شود که هرگز اسلام نیاوردند و راه مبارزه با آن را در پیش گرفتند و برای خویش فرهنگ و تمدنی از کفر و جاهلیت ایجاد کردند. امروز، تمدن غرب نماینده این تمدن کفر و جاهلیت است.

این تمدن جهانی است و بسیاری از فرهنگهای جنبی دیگر، مانند فرهنگهای جنبی چین، ژاپن و هند را نیز دربرمی‌گیرد.

تمدن مذکور شامل سنن باقیه ادیانی مانند مسیحیت پس از رنسانس، یهودیت صهیونیستی، و هندوئیسم جنگجو - که همگی در رد و انکار اسلام اصرار می‌ورزند - نیز می‌شود. تمدن غرب همچنین شامل آن دسته از مسلمانانی می‌شود که تحت نفوذ و سلطه استعمار، نظام غیرمذهبی را به عنوان یک روش زندگی معتبر به رسمیت شناخته‌اند. این مسلمانان - منهای ایران پس از انقلاب - طبقات حاکمه جوامع اسلامی امروز را تشکیل می‌دهند. نوع دوم انحرافی است که در درون اسلام روی داده است.

در رأس این انحراف آن دسته از علمای فرق مختلف اسلام هستند که به دلایل گوناگون، نظامهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره را که بر قرآن و سنت پیامبر (ص) منطبق نیست پذیرفته‌اند و به آن مشروعیت داده‌اند. نمونه‌هایی از این گونه انحراف، از جمله علوم مذهبی منحرف، را در همه جا می‌توان یافت.

در عین حال انحراف درونی اسلام عمدتاً خطاهایی است که با گذشت زمان روی هم انباشته شده است. اصلاح چنین خطایی به نسبت آسان است زیرا چهار چوب کلی اسلام که اعضای امت را به یکدیگر پیوند می‌دهد در هم شکسته نشده است. (۱)

قدرت اصلاحگر اسلام در تقوای درونی فرد خاطی نیز متجلی است. همیشه در تمامی مکاتب فکری اسلام علمایی وجود داشته‌اند که مایل و قادر به رفع خطا و پیوند دادن امت بوده‌اند. تعداد به اصطلاح علمایی که پایبند به ایجاد فتنه و شکاف در میان امت هستند بسیار کم بوده است، اینها اهل قیل و قالند و در واقع تحت حمایت سیاسی حکامی بوده‌اند که خطایی را به یک انحراف دراز مدت و دائمی مبدل می‌کرده‌اند. این روند انحراف با به قدرت رسیدن بنی امیه آغاز شد و اکنون تحت حکومت سعودی ادامه می‌یابد. هدف از تأسیس حکومت‌های ملی که به وسیله قدرتهای استعماری و عمال (مسلمان) ایشان در جهان اسلام ایجاد شده است نیز دائمی ساختن انحراف سیاسی ماست.

فرض غریزی دیگری که در این راه هادی ما بود این بود که خطا و شکافهای بعدی در میان امت عمدتاً جنبه سیاسی داشته و بنابراین زودگذر خواهد بود. این بدان معنا بود که برای رسیدن به مراحل اصلاح و

اسلامی باید وجود داشته باشد. و او کسی نیست جز حضرت امام خمینی (ع). امام خمینی به گونه‌ای این جدایی را کنار گذارد و به هسته اسلام بازگشت؛ به جایی که حضرت علی (ع) در آن جایگاه قرار داشت. از این رو به نظر من امام خمینی (ع) نخستین رهبر بحق از زمان حکومت حضرت علی (ع) به این طرف به شمار می‌آید. انقلاب اسلامی به واقع فاصله میان حکومت حضرت علی (ع) و امام خمینی را از بین برده است.

ما می‌توانیم با صراحت چنین اظهار کنیم که دوره زمانی میان حکومت حضرت علی (ع) و انقلاب اسلامی در واقع دوره گمراهی و انحراف اسلام بوده است، که اکنون با رهبری امام خمینی (ع) به اسلام واقعی روی آورده‌ایم.

اما اکنون پرسش این است که جایگاه سنی‌ها در کجا قرار دارد؟ سنی‌ها نیز باید به همین موضع وارد گردند. برای سنی‌ها هیچ‌گونه انقلاب اصولی وجود ندارد. آنها باب اجتهاد را به روی خود بسته‌اند و تا زمانی که اجتهاد در میانشان وجود نداشته باشد، هیچ بازگشتی به هسته اسلام امکان نخواهد داشت. به نظر من، اسلام با انقلاب اسلامی و امام خمینی (ع) دوباره زنده شد و وظیفه من است که از آن تبعیت نمایم. البته تفاوتی نمی‌کند که من شیعه یا سنی باشم. من مسلمانم و واقعا فکر می‌کنم هیچ تفاوتی میان شیعه یا سنی نیست، زیرا دو اسلام وجود ندارد، اسلام یکی است. اما مسأله مهمی وجود دارد که باید در نظر گرفت و آن مسأله حقوقی و قانونی بودن اصول اسلامی است. در تاریخ ششم ژانویه سال ۱۹۸۸ میلادی امام خمینی (ع) فتوای بلندی صادر کردند و مضمونش این بود که قوانین اسلامی نمی‌توانند تابع شریعت باشند. رهبر اسلامی یا حاکم وقت حکم پیامبر را دارد، از این رو اختیارات پیامبر

همان اختیارات رهبر اسلامی است و رهبر جانشین پیامبر است و از تمامی اختیارات و اقتداری که خداوند به پیامبر داده، استفاده می‌کند و به اجرا درمی‌آورد. حاکم وقت قوانین اسلامی را در حکومت اسلامی به اجرا درمی‌آورد (البته این عقیده با اعتقادات سنی‌ها در زمینه خلافت همسوست و به طور دقیق همان است). هنگامی که فتوای امام را به نگرارش در آوردم و در مقاله‌ای آن را نوشتم، همین صحبت را به آن اضافه و همین مطلب را به آیت‌الله خامنه‌ای گفتم، زیرا در آن زمان امام خمینی (ع) در میان ما نبودند و ایشان نیز با نظریه و استدلال من موافق بودند. بدین سبب احساس می‌کنم اکنون این مسأله به عنوان دومین انقلاب باید قلمداد گردد. آقای خامنه‌ای و البته امام خمینی (ع) و همه پیروانشان وارد مرحله‌ای شده‌اند که ریشه در شیعه دارد و متأسفانه من در میان سنی‌ها به همین مرحله از ریشه سنی دست یافتم، بنابراین نقطه تلاقی در یک مکان تکمیل شده است.

به نظر می‌آید که مسأله اکثریت یا اقلیت برای اسلام اهمیتی نداشته باشد. اهمیت در حقیقت است و این همان تفاوت میان اسلام و دموکراسی است. برای همین است که نمی‌توانیم بگوییم در اسلام دموکراسی وجود دارد. اگر امروز، هر یک از افراد زن و مرد در ایران اعلام کنند که اسلام را نمی‌خواهند، وظیفه رهبر برقراری و حفظ اسلام است.

از اسلام حاضر در انگلستان و آمریکا پیشتر راضی نبودم. مسلمانان آنجا که در اقلیت به سر می‌بردند، همچون افراد گمشده‌ای بودند که به هیچ وجه نمی‌توانستند با اسلام ارتباط برقرار نمایند، زیرا در جامعه کفر به سر می‌بردند و فرهنگ غربی را پذیرفته بودند. من کار خود را با ایجاد مؤسسه‌های اسلامی در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز کردم. اساساً بخاطر اینکه در

عقاید و افکار سیاسی مسلمانان بازنگری داشته باشم. در آن زمان پیش از انقلاب اسلامی ایران اهداف من بسیار محتاطانه و محدود بود و عقاید در محدوده تفکر محدثین و علامه حلی و مانند اینها بود و بعد افرادی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و دیگرانی چون رشیدرضا و عبده. آن زمان اطلاعی از روند و سیر تشیع نداشتم و احساس می‌کردم عقاید و افکار سیاسی مسلمانان به گونه‌ای تحت نفوذ تفکرات غربی قرار گرفته است، نظریاتی چون دموکراسی، ملی‌گرایی، احزاب، نمایندگی مؤسسات مختلف و... و مردم می‌کوشیدند الگوهای غربی را در اسلام جای دهند و احساس می‌کردم که این مسأله نمی‌تواند درست باشد. من بر این باور بودم که اسلام به طور کلی از تمامی اینها متمایز و متفاوت است. از این رو مؤسسه اسلامی را بنا کردم. ما سعی داریم افکار سیاسی مسلمانان را از افکار غربی جدا سازیم و پایه‌های آن را تنها بر خود اسلام استوار بداریم. می‌خواهیم به طور آکادمیک اسلام را به گونه واقعی خودش دریابیم. ایده من برای ایجاد چنین موسسه‌ای بیشتر آن بوده که شاید حرکت ما طی پنجاه یا صدسال آینده برای برخی از نهضت‌های اسلامی آتی سودمند باشد. آن موقع هیچ فکر نمی‌کردم که تنها در همین نزدیکی فردی چون امام خمینی (ع) قادر باشد بمب اسلام را به انفجار درآورد؛ چرا که این از جمله فعالیت‌های آن زمان من بود. اما پس از انقلاب اسلامی این فعالیت را کنار گذاشتم و بیشتر تلاش خود را بر روی انقلاب اسلامی متمرکز نمودم. نخستین مرحله، درک آن بود. به خاطر دارید که انقلاب اسلامی در قالبی شیعی و در کشوری شیعی و به رهبری علمای شیعی صورت گرفت. چنانچه بخواهیم انقلاب را با تمامی خصوصیات شیعی به یک ملت غیرشیعی معرفی کنیم، بی‌شک نخواهند توانست آن را درک کنند. بدین سبب نظر من این بود که سعی

اسلام وارد نماید. باین وجود پیامبر (ص) حتی در مکه در صدد کسب حمایت حکومت برای تعداد قلیل پیروان خویش بود و به آن هدف هم رسید. انگیزه و معنای مهاجرت بسیاری از مسلمین صدر اسلام از مکه به حبشه نیز همین است. همین که اسلام، پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، به مرحله حکومت رسید، گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان سرعت گرفت و فراگیر شد. اسلام بدون حکومت اسلامی، ناقص و ناتمام است و در این نکته هیچ جای بحث و چون و چرا نیست. این موضوع حاوی مفاهیم جنبی عمیقی است در رابطه با امر دعوت (به اسلام) که از سوی مسلمانان خوش نیت صورت می‌گیرد. و همچنین برای دعوتی که نیروی مسلمین هم اکنون، توسط کسانی که پایبند به حفظ وضع موجودند، در جهت آن صرف می‌شود. در این جهت رژیم سعودی بسویژه مبالغه‌گفتی را صرف دعوت در جهت جذب نیروی بسیاری از مسلمین جهان و کشاندن آنها به سوی فعالیت بی‌جان و مسدود می‌کند. اما وسیله و ابزار اصلی دعوت، حکومت اسلامی است. دعوت بدون حکومت اسلامی به منزله دعوت بدون دادن نشانی است. قریش در مکه از ابتدا به روشنی ماهیت سیاسی اسلام و پیامبری محمد (ص) را دریافته بود. وقتی که سران قریش برای معامله نزد پیامبر (ص) آمدند، به ایشان پیشنهاد حکومت دادند. سرپرستی هیأت اعزامی از سوی قریش بر عهده عتبهبین ربیعہ (utboh bin rabiah) بود.

این رویداد در کلیه کتب مربوط به سیرت ثبت شده است. هدف از پیامبری محمد (ص) به قدرت یا حکومت رسیدن شخص وی نبود، بلکه هدف تبدیل منطقه به یک کشور اسلامی بود. سالها بعد، در نتیجه حمله

اسلام، اگر به راستی حقیقت کامل و منزل الهی است همچنین باید از یک قدرت درونی برخوردار باشد تا در مقاطع حساس تاریخ، مراحل را برای اصلاح مسیر مسلمین به وجود آورد. تاپیش از ظهور خاتم‌الانبیاء (ص) ایسین عمل از طریق پیامبرانی صورت می‌گرفت که پی‌درپی در مقاطع مختلف ظاهر می‌شدند. اکنون نقش اصلاح و تقارب به وسیله نمایندگان غیر نبوتی (یا غیرنبوی) مانند افراد، نهضتها و انقلابها، صورت می‌گیرد. این عوامل اصلاحگر، پس از آنکه به وسیله شرایط تاریخی، متحرک و فعال شدند، باید قدرت آن را داشته باشند تا تمامی مسلمین یعنی امت را برای تقارب در هسته مرکزی اسلام به حرکت درآورند. در این اواخر بسیاری از افراد و نهضت‌های ملهم از ایشان تلاش ناموفقی را برای برعهده گرفتن نقش مرکزی (عامل اصلاحگر) به عمل آورده‌اند. از جمله می‌توان از حسن البنا (بنیانگذار اخوان المسلمون)، و مولانا ابوالاعلام‌ودودی (بنیانگذار جماعت اسلامی) نام برد.

چنین به نظر می‌رسد که تنها حکومت اسلامی قادر است نقش مرکزی عامل اصلاحگر را ایفا کند. شکست کسانی که در این راه با ناکامی تلاش کرده‌اند دقیقاً بدین علت بود که ایشان نتوانستند حکومت اسلامی تشکیل دهند. (چنین پیدا است که عمل تشکیل حکومت اسلامی [به عنوان قدم اول] برای توفیق در کسب نقش مرکزی عامل اصلاحگر، که بتواند به خطاها و انحرافات دور امت پایان دهد، یک عمل ضروری است).

تأیید این نظریه را در سیرت پیامبر (ص) می‌توان جست. نقش پیامبر (ص) در مکه به عنوان یک فرد به این محدود می‌شد که تعداد معدودی از افراد را به دین



تقارب، ابتدا باید اندیشه سیاسی مسلمین بازنویسی شود و یا اینکه واقعه سیاسی عمده‌ای روی دهد تا اثر (انفجاری) آن نیل به مراحل یاد شده را ممکن سازد. ساده اندیشی ما به حدی بود که تصور می‌کردیم می‌توانیم اندیشه سیاسی مسلمین را بازنویسی کنیم، با این امید که فرمولبندی‌های ما روزی بتواند واقعه سیاسی عمده‌ای را به وجود آورد. (۲)

اما اکنون می‌دانیم که تاریخ، اندیشه‌های دیگری را در سر می‌پروراند. اسلام به‌رغم خطاها و انحرافات که در درون آن صورت گرفته بود، به عنوان یک نظام عقیدتی از چنان قدرتی برخوردار است که باید خودش درمانی را برای بیمارهای امت ارائه دهد. در طول این مدت باید به این واقعیت پی‌می‌بردیم که

کنیم به هسته و اصل و ریشهٔ اسلام دست بایم و پیام آن را دریافت نماییم؛ آن را از قالب شیعی و ایرانی خارج سازیم و به ملیتهای غیرایرانی و سنی نیز معرفی کنیم. از این رو می‌بایست اول به درک آن می‌پرداختم و آن را به گونه‌های متفاوت تفسیر می‌کردم، همان طور که در ایران نیز به گونه‌های متفاوت تفسیر و تعبیر می‌شد. و همین موضوع باعث شد که افراد بسیاری در ایران این تفاسیر را دشوار و آزاردهنده بدانند. بدین منظور شاید ناگزیر بودیم چیزی را به انقلاب اضافه کنیم که در واقع وجود نداشت. گمان می‌کردم این اتهامی است که بایست بپذیریم، تا زمانی که حقیقت امر روشن شود، اما به شکر خدا دیری نپایید که بسیاری از مردم تفاسیر و تعبیر مرا از انقلاب درک کرده و پذیرفتند و متوجه شدند که آنچه

انجام داده‌ام در واقع خدمتی به اسلام بوده است. در نتیجه دومین کاری که انجام داده‌ام جلب بسیاری از افراد در خارج از کشور برای پشتیبانی از انقلاب اسلامی و حرکتیایی چون تسخیر لانهٔ جاسوسی و جنگ تحمیلی ایران و عراق بوده است. برای چنین اقدامی انتشار روزنامهٔ «جست اینترنشنال» (Gesent International) را ضروری دیدم. و شما می‌دانید که این نشریه همیشه پشتیبان و حامی انقلاب اسلامی بوده است. از این رو افکار و کلام من افزون بر آکادمیک بودن، سیاسی و ژورنالیستی نیز شد. به یاد داشته باشید که پیش از اینکه وارد مرحلهٔ آکادمیک شوم، نزدیک به بیست سال در زمینهٔ روزنامه‌نگاری در روزنامهٔ «گاردین» (Guardian) فعالیت می‌کردم. هنگامی که کتاب «آیات شیطنانی» منتشر شد و

امام خمینی (ره) فتوای خود را صادر کردند، من در همین هتل بودم و همان روز به لندن بازگشتم. هنگامی که به آنجا رسیدم متوجه شدم که در لندن بیشتر مردم و هیأت دولت مخالف این فتوا بودند و رسانه‌های خبری نیز این موضوع را دامن می‌زدند. افرادی که مدتها بود آنها را می‌شناختم، ناگهان دشمن من شدند و به توهین به اسلام و امام پرداختند. اما در عین حال، آنها مسلمانانی بودند که در جای دیگر به حمایت از امام ایستاده بودند. آنها فاقد یک سخنگو بودند که از قول ایشان صحبت کند. دیگر بار این مسؤلیت به من واگذار شد. و از اسلام و امام برایشان صحبت کردم، سخنرانی کردم و چنین اظهار نمودم که سلمان رشدی از نظر قوانین اسلامی متهم به گناه بوده و جزای او مرگ است.

البته در این حالت من دومین فرد مورد اتهام در رسانه‌های غربی بودم، اما به شکر خدا، به دلیل آنکه دولت ایران و اولیاء امور تحت نظرات امام حامی و پشتیبان من بودند، توانستم فشارها را تحمل کنم. دولت انگلستان قصد دارد ما به طور مطلق تابع حکومتش باقی بمانیم، اما ما حاضر نیستیم تن به این امر بدهیم. ما پیرو یک سنت و آیین پرافتخار یعنی اسلام هستیم و قصد داریم تشکیلات خود را در انگلستان گسترش دهیم.

کتابخانه
نظر شما دربارهٔ
هجوم فرهنگی و خلا ایدئولوژیک
جهان پس از شکست کمونیسم
چیست؟

دکتر صدیقی: معتقد نیستم شکست کمونیسم
خلا ایدئولوژیک به همراه داشته است. همچنین به
شناخت کمونیسم به عنوان یک ایدئولوژی نیز معتقد



نظامی پیامبر(ص) از کشور اسلامی‌ای که در منطقهٔ مدینه استقرار یافته بود، مکه به تسخیر اسلام در آمد. مسؤلیت عمده برای دعوت به عهدهٔ حکومت اسلامی است.

نکته‌ای که در دفاعیات جدید از اسلام به صورت مبهم مطرح می‌شود و خاورشناسان نیز با زیرکی از کنار آن می‌گذرند این است که اسلام نه تنها یک پیام بلکه یک روش نیز هست.

وقتی پیام اسلام بر طبق روش مبلغین آرامش طلب مسیحی پیاده شود، بعید به نظر می‌رسد که از آن نتایج مطلوب حاصل شود. چنین رویه‌ای ممکن است در تبدیل اسلام به یک آیین تشریفاتی مانند مسیحیت مؤثر باشد، اما هرگز نخواهد توانست به اهداف اسلام دست یابد. پیام کامل اسلام، روش اسلام را نیز در متن و بطن خود دارد. به همین دلیل است که در اسلام تا این حد بر سنت و سیرت پیامبر (ص)، تأکید شده است و باز به همین دلیل است که روشها و مراحل لازم برای تأسیس حکومت اسلامی نیز جزء لاینفک اسلام به شمار می‌روند. بنابراین اسلام بدون حکومت اسلامی، ناتمام و ناقص است.

برخی از احزاب اسلامی که در خلال دوران استعمار ظاهر شدند اغلب این نکته اساسی را درک نکردند. ایشان اسلام را در قالب دموکراسی اجتماعی به سبک اروپا درک می‌کردند و آن را به همان نحو ارائه می‌دادند. از دیدگاه ایشان، حکومت اسلامی صرفاً نمونهٔ اسلامیزه شده و قدری امروزی شده حکومت ملی بعد از استعمار بود. تنها لازم بود که در یک دوره از انتخابات پیروز شوند تا به قدرت برسند. این احزاب سیاسی (اسلامی) به این موضوع پی نبردند که میراث

استعماری موجود باید خنثی و برچیده شود. به زعم ساده لوحانهٔ ایشان، حکومت اسلامی مخلوق ذهنشان برپایه‌های ناسیونالیستی و غیر مذهبی حکومت مستقل استعماری بنامی شد.

آنچه در صحت آن تردیدی نیست این است که برخی از این احزاب سیاسی احتمالاً به طور ناخودآگاه بسیاری از عقاید خویش را از منابع خارج از اسلام برگرفته بودند. (۳)

مرحلهٔ عملی تأسیس حکومت اسلامی زمانی فرا می‌رسد که و گمگشتگان، درون اسلام (یعنی آن دسته از مسلمانانی که راه خود را گم کرده‌اند) مراحل طولانی اعمال اصلاحی و خودسازی را پشت سر نهاده باشند. باید اذعان کرد که در سنت «اهل تسنن»، این مرحله «اصلاحی» هنوز حتی آغاز نشده است. اندیشهٔ سیاسی در سنت «اهل تسنن» کماکان در آن جاده‌های انحرافی سردرگم است که از طریق احزاب اسلامی، ناسیونالیسم عرب، نهضت خلافت در هند، و سهل‌الحصول بودن حمایت سیاسی در بخش عمده‌ای از چهارده قرن گذشته، ایجاد شده است.

اما در سنت اهل تشیع، نخستین گام مؤثر در جهت صحیح در همان اوایل تاریخ ایشان برداشته شد و در قالب رد و نفی هرگونه سازشی با نظامهای سیاسی موجود متجلی شد.

ریشه‌های آن به رد حاکمیت یزید از سوی امام حسین(ع) و متعاقب آن شهادت ایشان در کربلا برمی‌گردد.

گام اصلاحی عمده، قرن‌ها بعد صورت گرفت، یعنی پس از آنکه ایران در اوایل قرن شانزدهم میلادی به «مکتب تشیع» گروید. این عمل به صورت بحث و

مناظره‌ای میان علمای «شیعه» بر سر مسأله‌ای که ظاهراً فنی می‌نمود انجام گرفت. این مناظره در نیمهٔ دوم قرن هجدهم بین دو دسته از علمای موسوم به علمای «اصولی» و علمای «اخباری» صورت پذیرفت. «اخباریه» یا ابلاغ کنندگان، بر این عقیده بودند که در خلال غیبت امام دوازدهم(ع) علمای مذهبی مجاز نیستند بر اساس استدلال و استنباط، قضاوت و اظهار نظر کرده، و بر این منوال اصل قانون را در مورد مسأله یا وضعیت خاصی اعمال کنند.

تنها کاری که می‌توانست صورت گیرد این بود که به احادیث مراجعه شود (که وجه تسمیه اخباری نیز همین است) و با بررسی دقیق آنها، در مورد هر مسأله خاص، تصمیمی اتخاذ شود. این مکتب فکری طرفدار القای کامل رشته فقه بود.

از سوی دیگر، علمای اصولی بر این عقیده بودند که در طول غیبت امام دوازدهم(ع) استدلال و استنباط آزاد و مستقل، جایز است.

فرد واجد شرایط برای این امر، مجتهد است. یعنی کسی که با پیروی از اصول شریعت- و با استفاده از قدرت استدلال خویش- تصمیماتی اتخاذ کند که با عمل به آن، عامهٔ مسلمین خواهند توانست مسائل خویش را حل کنند. غیر از مجتهدین، بقیهٔ مسلمین باید از یک مجتهد پیروی کنند، که به آن «تقلید» می‌گویند. علمای «اصولی» در بحث پیروزشدن و موضع «اخباری‌ها» (اخباریون) کنار گذاشته شد. حامد الگار(Hamid Algar) به این موضوع اشاره می‌کند «اگر موضوع اصولی‌ها ... در قرن هجدهم به پیروزی نمی‌رسید، وقوع انقلاب ایران، حداقل در شکل

نیست. کمونیسم در واقع نوعی واکنش در برابر افراط سرمایه‌داری است. حتی در اوج قدرت، شوروی یک دولت سرمایه‌داری بوده است. در شوروی نقش سرمایه‌داری توسط دولت تعیین می‌شد. قدرت متعلق به دولت بود. بدین سبب کمونیسم در اساس وجود نداشت. کمونیسم در واقع یک گمراهی و یک فریب بوده است. من نسبت به مارکس احساس ترحم می‌کنم، زیرا مارکس خود پیش از مرگش اظهار کرد که هرگز مارکسیست نبوده است.

ظهور و سقوط مارکسیسم در شوروی طی یک سده



و همزمان با تداوم قدرت اسلام به رغم کاهش قدرت سیاسی آن، خود گواه بر این است که دین راستین قابل شکست نیست و عقل بشری و برهان علمی صرف نمی‌توانند جایگزین معارف الهی گردند. از این رو شکست کمونیسم قدرت ما را بیشتر کرده است، زیرا اکنون می‌توانیم نشان دهیم که آنچه روزگاری به عنوان بهترین عقیده بشری به شمار می‌آمده، اکنون از بین رفته است. اما مسأله امروز ما، مسأله سرمایه‌داری است، زیرا آنها به ظاهر با دین مخالف نیستند. اگر مذهب تنها جنبه عبادی داشته باشد که بتوان پیمان و وسیله رابطه شخصی با خدا برقرار کرد، ظاهر آن را می‌پسندند و توصیه می‌کنند که به کلیسا و مسجد رفته و عبادت کنیم، اما به محض آنکه اسلام با قدرت آنها به رقابت می‌پردازد، حکم دشمن را برایشان پیدا می‌کند. شکست کمونیسم ما را مستقیم و بی‌واسطه با دشمن روبه‌رو کرده است. البته شوروی هیچ‌گاه دشمن واقعی غرب نبوده است و غرب و کمونیسم همیشه با یکدیگر به فعالیت می‌پرداخته‌اند. وقتی به مطالعه اسناد لانه جاسوسی در ایران می‌پردازیم، می‌بینیم که آمریکا و روسها با هم به گفتگو پرداخته و درباره حفظ شاه با یکدیگر مذاکره می‌کرده‌اند، زیرا حفظ شاه به نفع هر دو بوده است. از این رو هیچ‌گاه اختلاف اساسی میان سرمایه‌داری و کمونیسم وجود نداشته و رقابت این دو تنها مسابقه قدرت بوده است. جنگ آنها بر سر قدرت بوده و نه ایدئولوژی. اما بزرگترین جنگ عصر کنونی میان تمدن غربی و اسلام است. باید به تمدن در طول تاریخ نگاه کرد. بسیاری از تمدن‌ها ظهور و سپس سقوط کردند، مانند تمدن‌های چین، هند، مصر، بین‌النهرین، یونان، روم و ایران باستان. اما یک تمدن، یعنی تمدن اسلام بر سراسر جهان غالب شد. البته بعدها قدرت سیاسی خود را از دست داد، اما هرگز از میان نرفت.

شکست امپراتوری اسلام در واقع روح و جان اسلام را بدون یک کالبد رها کرد. هر روحی نیاز به جسم و کالبد دارد. روح اسلام در واقع شاید همان قدرت امپراتوری اسلام بود. شکست سیاسی و نظام امپراتوری اسلامی روح آن را بدون کالبد باقی گذارد، از این رو روح اسلام کالبدش را در قالب یک نهضت و یا جنبش یافت. البته این کار توسط حکومت اسلامی صورت نگرفت، بلکه مسلمانان خود به این کار همت گماردند. این نهضت در ایران، مصر، نیجریه، افغانستان، عربستان، الجزایر، پاکستان و در تمام نقاط جهان وجود دارد و جهانشمول شده است. البته این نهضت در ایران مؤسس یک حکومت اسلامی است. در دیگر نقاط جهان نیز تلاشهایی به همین منظور صورت می‌گیرد. اما حرکت و جنبش همان است. تنها ممکن است برخی پیش‌تازان باشند، همان گونه با جنبشی که در ایران صورت گرفت، ایران پیش‌تاز این بوده است و به آن چیزی دست یافته که دیگران تلاش در راهش می‌کنند. به همین سبب در ایران قوانین اسلامی کالبد خویش را باز یافته‌اند.

هنر گامی که اسلام در شکل حکومت‌های اسلامی حاکمیت داشت، اقلیت‌های مذهبی مجازات نمی‌شدند و یهودیان، مسیحیان و غیره تحت حمایت قرار داشتند. بی‌تحملی در واقع یک محصول غربی است که از مسیحیت نشأت گرفته و آنها هستند که ما را به بی‌تحملی متهم می‌کنند. آنها در واقع رفتاری چون بربرها و تروریست‌ها دارند و آنگاه ما را متهم می‌کنند. نگاه کنید به تاریخ اسلام.

کتابخانه : یکی از بحث‌هایی که امروز، به گونه‌ای جدی مطرح شده و واکنش‌های بسیاری برانگیخته، مسأله گفتگو و مذاکرات میان ارباب ادیان است.



حسن البنا

اندیشه اصولی در ایران در قرن هجدهم (میلادی) تحول به کندی صورت گرفت. در قرن نوزدهم (میلادی) در ایران، علمای اصولی بویژه مراجع تقلید، نفوذ خویش در وقایع سیاسی را آغاز کردند. (۵) از سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۸ تا به حال تقریباً تمامی اندیشه سیاسی شیعیان و اهل تسنن به وسیله وقایع ایران شکل یافته است.

امام خمینی (ره) در زمینه اجتهاد اولیه خود در رابطه با حاکمیت ولی فقیه در غیاب امام دوازدهم (ع) با

در خدمت رژیم عربستان سعودی (و دیگر حکومت‌های غیرمذهبی) می‌باشند، خطا کارترین و منحرف‌ترین جامعه گمگشته را در درون اسلام تشکیل می‌دهند. اگر علمای اهل تسنن صرفاً پرده تعصب را از میان بردارند، مشاهده خواهند کرد که امام خمینی (ره) کاروان اهل تشیع را به نقطه‌ای که همگی ما از آنجا سفر مشترکمان را آغاز کرده‌ایم هدایت فرموده‌اند. امام خمینی (ره) در فتوای شانزدهم دی ماه سال ۱۳۶۶ خویش فرمودند که حکومت اسلامی به منزله ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده می‌باشد. امام خمینی فرمودند که این موضوع مهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد.

این بدان معناست که از لحاظ حکومت و سیاست در اسلام، امت عملاً در وضعیتی بسیار نزدیک به زمان پیامبر اکرم (ص) قرار داده شده است.

در خلال این دوره بسیار کوتاه، یعنی از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۸، تاریخ با سرعت فوق‌العاده‌ای حرکت کرده است. اهل تاریخ با رابطه تقدمی-تأخری که میان اندیشه‌های سیاسی از یک سو و وقایع سیاسی از سوی دیگر وجود دارد آشنایی دارند. گاهی اندیشه‌ها در پیشاپیش وقایع حرکت می‌کنند و زمانی وقایع به اندیشه‌ها شکل می‌دهند. مثلاً در اندیشه تشیع، تاریخ مکتب بزرگ اصولی، که علیه عقاید اخباری به مبارزه برخاست و سرانجام آن را مغلوب ساخت، به علامه حلی (جمال‌الدین ابومنصور حسن بن یوسف) در قرن ۱۴ میلادی برمی‌گردد. از زمان درگذشت وی در سال ۱۳۲۵ میلادی تا پیروزی

خاصی که به خود گرفته است و رهبری‌ای که داشته و کماکان از آن برخوردار خواهد بود، غیر قابل تصور می‌نماید. (۴)

ظهور علمای «اصولی» را همچنین می‌توان به عنوان ایجاد یک نظام اصلاح‌گرای (خود مصحح) در سنت اهل تشیع توصیف کرد. درجه اهمیت این جریان برای جهان اسلام اکنون به تدریج پدیدار می‌شود. در اولین بخش این مرحله اصلاح‌گر، دو جریان به وقوع پیوست:

اول آنکه درهای اجتهاد گشوده شد، و دوم اینکه علمای مراجع تقلید پا به عرصه ظهور گذاشتند که اغلب در مقایسه با بسیاری از حکام وقت، از نفوذ و حتی قدرت بیشتری برخوردار بودند، در عمل، مراجع تقلید نماینده یک حکومت اسلامی. در درون کشور ارضی به شمار می‌آمدند. موضع سنتی مبنی بر اینکه هر نوع قدرت سیاسی در غیاب امام دوازدهم (ع) نامشروع بوده و نباید تعقیب شود، دارای ریشه‌های عمیق تاریخی بود و مراجع تقلید تحت حمایت سلسله قاجار که پس از سلسله صفویه در سال ۱۷۹۵ میلادی به حکومت رسیده بود، فعالیت می‌کردند. در سرتاسر این دوره، یعنی از سال ۱۷۹۵ تا انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، علاقه عمده علمای ایران این بود که ابعاد نامشروع و اجتناب ناپذیر حکومت وقت را محدود کنند.

علمای اهل تسنن نیز که به همان اندازه در درون اسلام دچار سرگشتگی شده‌اند هنوز مرحله طولانی و پرمشقت رفتن آثار شکست‌های خویش، بهبودی از ناتوانیها و نقاط ضعف ساخته خویش، و ترک عادت اطاعت محض از حکام متکبر را آغاز نکرده‌اند. هم اکنون، شبکه جهانی علمای درباری که

مراکز برای این کار به وجود آمده و نشستها و گردهماییهای جهانی برای ایجاد تفهیم و تفاهم بیشتر میان مذاهب شکل گرفته است. نظر حضرت عالی پیرامون این کوششها چیست و آیا اساسا به تاثیر گفتگو در جهت نزدیکی ادیان قابیلید.

دکتر صدیقی: من هرگز وقت خود را بابت این کار هدر نمی دهم و معتقدم تنها اتلاف وقت است. آنها هرگز منظور ما را درک نخواهند کرد. تنها با قدرت اسلامی خواهند توانست ما را درک کنند. ما نمی توانیم امید داشته باشیم که با مذاکره میان دو مذهب بتوانیم به نتیجه مورد نظر برسیم. مذاکره باید در چارچوب قواعدی چون مساوات صورت بگیرد. اسلام یک نظام مطلق است و آنها تنها بخشی از یک کل هستند و قسمتی از آن را تشکیل می دهند. هرگز نمی توان میان یک کل و یک جزء مذاکره ای برقرار کرد. اسلام هرگز نمی تواند مذاکره و گفتگوی با مسیحیت داشته باشد. مذاکرات یعنی اینکه حرکتی از دو طرف حاصل آید، به گونه ای که یک فضای زمینه مشترک میان دو طرف پدید آید. از این رومن با مذاکره و بحث دو طرف زیاد موافق نیستم.

کشتان: جهان معاصر وضعیتی خاص دارد. نیروهای حاکم بر جهان نیروهای مسیحیت هستند که در سکولاریزم می دینند و می تند و به دین - زدایی از زندگی دنیوی می اندیشند. در چنین وضعیتی آینده اندیشه مبتنی بر وحی و به طور کلی تفکر دینی را چگونه ارزیابی می کنید؟

دکتر صدیقی: مذهب یک منبع و اصل بسیار غنی در طول تاریخ به شمار آمده است. خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر را طی میلیونها سال برای هدایت بشر مبعوث کرد. ما نمی دانیم فاصله تاریخی میان حضرت آدم (ع) و حضرت رسول (ص) چقدر است؟ شاید میلیونها سال! تجربیات مذهبی، تاریخی و جهانشمولند و به همین سبب تجربیات مذهبی بسیار غنی و محکمند. ما می توانیم تجربه دیگری داشته باشیم که با اندکی زمان آن را فراموش کنیم و از آن بگذریم، اما اگر با یک تجربه مذهبی مواجه شویم آن را همیشه با خود خواهیم داشت. هنگامی که یک فرد بی دین می گوید: خدایا مرا کمک کن، این چه معنا دارد؟ او فردی بی دین است، چرا باید خداوند او را کمک کند؟ اما این خود یک تجربه مذهبی است. از این رو تجربه مذهبی یک تجربه مشترک میان تمامی انسانهاست.

بعضی افراد هر گاه به نفعتشان باشد خود را مذهبی و یا غیر مذهبی جلوه می دهند. حال با وجود آنکه مسیحی هستند، مردم بوسنی را قتل عام می کنند. می دانید که آنها از نوع مسیحیت ارتدوکس هستند و اکنون در حال تخریب و نابودی تاریخ اسلام و مسیحیت و صلیبیون هستند تا قتل عام بوسنی را توجیه کنند.

کشتان: نظر شما درباره وحدت مذاهب و اتحاد مسلمانان چیست و آن را چگونه ارزیابی می کنید؟

دکتر صدیقی: ببینید همان طور که پیشتر اشاره کردم، اسلام تنها یکی است و دو تا ندارد.

کشتان: اما تفاوت سیر و برداشتهای متفاوتی می توان از اسلام داشت.

دکتر صدیقی: بله، تنها در مورد مسایل اجتهاد و

فرعیات! متأسفانه ما مسایل فرعی را اساس کار قرار داده ایم. در طول زمان و آرام آرام هنگامی که اسلام قدرت یافت و متحد شد و حکومت خود را استحکام بخشید و دستور کاری را ارائه کرد، به آرامی تمامی این فرعیات ناپدید شد. اتحاد و اقیمی اینک در زیر فرعیات نهفته شده و آن را هنگام اجرای اعمال حج مشاهده می کنیم. ما می بینیم که در آنجا افراد بدون توجه به اینکه شیعه یا سنی هستند، مصری یا سودانی یا ایرانی هستند، در کنار هم قرار می گیرند. زیرا قرآن، پیامبر و تمامی دستورها یکسان هستند و معتقدیم که ما زمانی از اسلام جدا شده ایم، اما اکنون در حال بازگشت به آن هستیم.

کشتان: در پایان اگر پیامی دارید، بفرمایید.

دکتر صدیقی: پیامی ندارم، جز اینکه تشکر کنم از برادران خودم، زیرا با آنکه در ایران به دنیا نیامده ام، اما طی پانزده سال گذشته به من بسیار محبت کرده اند و مذهب، امام، فرهنگ و همه چیز من ایرانی است. ایران تمامی خصوصیات را که برای احیای اسلام ضروری است، در اختیار دارد. تاریخ، فرهنگ، تمدن، الهیات، عمق تعهد، نیروی انسانی، روحیه ایثار گرانه، رهبری، علمای آگاه، و... در هیچ جای جهان تمامی این خصوصیات را نمی توان یکجا یافت و به همین سبب انقلاب اسلامی در ایران صورت گرفت. به نظر من این پدیده به طور انقافای صورت نگرفته و معتقدم سیر تاریخ به گونه ای است که به زودی طی سال آینده همه مسایل درست خواهد شد، ان شاء الله.

کشتان: سپاسگزاریم.

معقول و قابل قبول می باشد. این تنوعات به عنوان خطا یا انحراف به شمار نمی آیند. خاطی کسانی هستند که اجازه می دهند چنین مسائل حاشیه ای فقه بحثهای داغ و جنجالی در میان مسلمین ایجاد نماید. چنین تنوعی در اعمال مذهبی اسلام معمولاً به تنهایی نتایج متراکمی را که تا سطوح غیر قابل قبول افزایش یابد، به بار نمی آورد.

اما این وضعیت ممکن است در شرایطی پیش آید که خطا و انحراف بر سر مسایل بزرگتر رهبری، حکومت و سیاست در اسلام به سطوح خطرناکی رسیده باشد، که از آنجا نیز به متلاشی شدن امت منجر می گردد. در شرایطی که هم پاشیدگی مفرط، همان گونه که در برخی از بخش های امت امروزه به چشم می خورد، این مسایل حاشیه ای ممکن است باعث خونریزی نیز بشود. به همین دلیل، وجود نوعی رهبری مسلمان از جمله ملوکیت در بخش اعظم تاریخ ما، مانع از آن شد که مسائل حاشیه ای باعث خونریزی به مقیاس وسیع گردد. مثلاً در خلال حکومت مغول در هند، مساله درگیری خونین میان شیعیان و اهل تسنن پدیده ای ناشناخته بود. در سالهای اخیر از هم پاشیدگی تشکیلات سیاسی در پاکستان نیز به مرحله مشابهی رسیده و باعث درگیریهای خونین میان مسلمین شده است. گمان بسیاری از صاحب نظران بر این است که حکام غیر مذهبی کشور های ملی بعد از استعمار عمداً دست به ایجاد چنین درگیریهایی می زنند تا اذهان عمومی را از تقارب اندیشه اسلامی در زمینه های رهبری، حکومت و سیاست، منحرف سازند. و به همین دلیل است که غرب به گونه اعم و حکام غیر مذهبی کشورهای مسلمان نشین به گونه اخص به حنگ

خوبش را بدون داشتن یک مرجع غایی در اسلام به عنوان خلیفه پیامبر (ص) در عمل تجربه کرده باشد. عدم وجود چنین قدرتی در ولی فقیه و حکومت اسلامی بدون شک خطا بود و طولی نکشید که نتایج چنین خطایی روی هم انباشته شد و مقبول نیفتاد. به عبارتی می توان گفت که مرجعیت به عنوان خلیفه پیامبر (ص) در آن زمان وجود داشت ولی با عملاً در دست گرفته نشده بود و با مفهوم آن به روشنی درک نشده بود. اکنون امام این مرجعیت را با صراحت و بدون ابهام اعلام نموده اند. امام خمینی (ره) به دلایلی که حدس آن چندان هم دشوار نیست، در قالب کلام چنین نفرموده اند، اما واقعیت امر این است که ایشان خلیفه الرسول، یا جانشین پیامبر (ص) بوده اند.

اکنون می توانیم با اطمینان چنین فرض کنیم که آنچه دکتر علی شریعتی «تشیع صفوی» نامید به پایان عمر خود نزدیک شده است، اگر چه برخی از آثار محرک آن در مراسم و فرهنگ شیعی تاملدنی باقی خواهد ماند.

همچنین مشاهده کرده ایم که تأسیس حکومت اسلامی قدرتمندترین عامل اصلاحگر در اسلام است. این بدان علت است که در مرحله سیاسی، حتی یک خطای کوچک به زودی عواقب بزرگ و ممشهودی را به بار می آورد که بدون شک قابل قبول نخواهد بود. این بدان معناست که خطا در موضوعات فقهی که به مراسم مذهبی و عبادی مربوط می شود، می تواند مدت ها و یا حتی برای همیشه ادامه یابد، بدون آنکه به اسلام یا امت لطمه ای وارد سازد. این موضوع نیز احتمالاً درست است که در درون اسلام، وجود دامنه وسیعی از اختلافات و تنوعات در نواحی مرزی و حاشیه ای فقه،

مقاومت قابل توجهی از سوی علمای شیعه محافظه کار قرار گرفتند. ایشان اکنون چنین فتوا داده اند که ولی فقیه، خلیفه، یا نایب پیامبر (ص) است و حکومت اسلامی نیز از همان اختیاراتی که از سوی خداوند متعال به پیامبر (ص) اعطا گردید، برخوردار است. این عمل، راه را برای کلیه مسلمین، بویژه علما پاک و هموار می سازد.

وقتی چنین موضعی حاصل شد، دیگر سنی بودن یا شیعه بودن مساله ای نخواهد بود. کلیه مواضع در درون اسلام معتبر و صحیحند اما اعتبار و صحت هیچ یک از آنها به اندازه موضعی نیست که ما را به نزدیکترین فاصله از وضعیت زمان خود پیامبر (ص) می رساند، بویژه موضعی که ما را قادر می سازد تا رهبری و حکومتی تأسیس نماییم که قدرت خود را از مقام خوبش تحت عنوان خلیفه و جانشین پیامبر (ص) می گیرد. این است قدرتی که در دل اسلام نهفته است و به هنگام نیاز مراحل اصلاحی لازم را به طور خودکار تولید می نماید.

اما مرحله ای که به عمل اصلاحی می انجامد نیاز به درک بیشتری دارد. خطا و انحراف در درون اسلام به زودی نتایج نامطلوبی را روی هم انباشته می کند. مباحثه «اخاریون» و «اصولون»، که بیش از دو قرن پیش میان «علمای شیعه» روی داد، نیز باید به سبب همین انباشته شدن نتایج نامطلوب آغاز شده باشد. پیروزی موضع «اصولون» بدون شک بیشتر خطاهای اجتهاد پیشینیان را اصلاح نمود، اما نه تمامی آن را.

آخرین فتوای امام، تنها می توانست زمانی ظاهر شود که کشور اسلامی جدید، دشواری و در واقع عدم امکان انجام صحیح وظایف اجرایی، قانونگذاری و قضایی

تبلیغاتی بی‌امانی علیه مکتب تشیع دست زده‌اند. ایشان به خوبی می‌دانند که تنها راه بقایشان در این است که مراحل اصلاحی اسلام را مسدود و خنثی نمایند و نگذارند در میان اعضاء اهل تسنن امت راه یابد. واقعیت امر این است که مرحله اصلاح خطا و انحراف در سنت اهل تشیع، حداقل در ایران، تقریباً کامل شده است. برخی از صاحب نظران اهل تشیع در خارج از ایران هنوز نسبت به تحولاتی که اجتهاد امام خمینی (ره) بدان نایل گشته است با دیده تردید می‌نگرند.

همچنین می‌دانیم که در ایران علمایی هستند که نسبت به این موضوع عمیقاً تردید دارند. اما بعید به نظر می‌رسد که این موضوعات بتواند نیروهای مقتدر و عظیم عمل‌اصلاحی‌ای را که از درون نشأت گرفته است، متوقف سازد.

اکنون باید میزان خطا و انحراف درونی اسلام را که در سنت اهل تسنن به چشم می‌خورد به طور خلاصه بیان کنیم. البته تجربه سیاسی اهل تسنن از تجربه سیاسی اهل تشیع بسیار متفاوت است. برای مسلمانان اهل تسنن خلا رهبری وجود نداشت، تنها از لحاظ کیفیت به تدریج رو به زوال رفت. مکتب اهل تسنن برتری و تقدم چهار خلیفه اول، خلفای راشدین را به رسمیت می‌شناسد.

پس از آن معاویه ابن ابوسفیان، به گفته خویش، به عنوان اولین ملک (سلطان) مسلمین زمام امور را در دست گرفت، تحولی کیفی در این زمینه به وجود آمد، که آن نیز معلوم و مشخص است. در شناخت و درک وقایع و مسایلی که به شهادت امام حسین (ع) در کربلا انجامید نیز میان شیعیان و اهل تسنن اختلافی وجود ندارد. ریشه خطای سیاسی و انحرافات بعدی در مکتب اهل تسنن را باید در این جست که حکامی که بی‌کفایتی سیاسی و فساد اخلاقی‌شان شناخته شده بود، به راحتی مورد قبول عامه واقع می‌شدند و تقریباً به طور اتوماتیک مردم با ایشان بیعت می‌کردند. این بدان علت بود که چنین تلقی می‌شد که مخالفت با حاکم مستقر، در مقایسه با انحراف شناخته شده حاکم از معیارهای سنتی اسلام در زمینه فضایل شخصی و اخلاقی، با فتنه بیشتری توأم است. این امر باعث شد که بسیاری از علماء اهل تسنن به سهولت به دربار حکام و حمایت سیاسی ایشان دست یابند. تحت چنین شرایطی، و تا زمانی که حکام از قدرت قابل توجهی برخوردار بودند و بر امپراتوریهای وسیع حکومت داشتند، فشار یا ضرورتی برای بازنگری و بررسی مجدد مواضع تثبیت شده احساس نمی‌شد. گستردگی امپراتوری و تمدن اسلام، ظهور شهرها و مراکز علمی بزرگ و سلطه سیاسی جهان اسلام بر هر چه که بود، باعث شد مسلمانان اهل تسنن در ربوایی از امنیت کاذب و تقوای شخصی فروروند.

خطا و انحراف اولیه از مسیر اسلام که در لباس ملوکیت ظهور کرده بود در پس پرده گسترش و پیروزی سریع قدرت سیاسی حکومت‌های اسلامی پنهان گردید. خیزش و شتاب اولیه‌ای که توسط پیامبر (ص) و خلفای راشدین به تاریخ سیاسی مسلمین اعطا شده بود، از سوی حکام بعدی در جهت سرپوش گذاردن بر خطاها و انحرافات شخصی خویش مورد استفاده قرار گرفت.

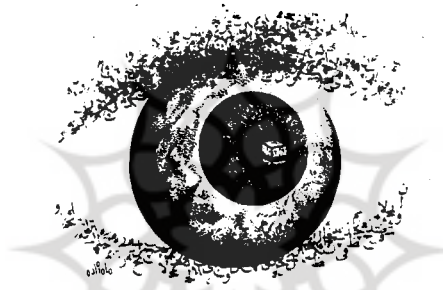
بنابراین، این موضوع اجتناب‌ناپذیر بود که در نهاییست، خطا

و انحرافی که از طریق ملوکیت آغاز گردید رو به فزونی گذارد و ناگزیر جامعه مسلمین را به سوی انحطاط اخلاقی و زوال سیاسی و نظامی سوق داد. تا زمانی که ارتش مسلمین دشمنان اسلام را زیر کنترل خود داشت، و با سرزمینهای از دست رفته را می‌توانست بازپس گیرد، مانند بازپس‌گیری بیت المقدس از مسیحیان توسط صلاح‌الدین ایوبی، این زوال چندان آشکار نبود. میزان دقیق آسیب تدریجی که طی صدها

سال زوال و انحطاط فزاینده در دوره ملوکیت بردار اسلام وارد شده بود زمانی آشکار شد که قدرتهای اروپایی در نقش امپریالیستی خویش وارد صحنه شدند. طی یک دوره تقریباً صدساله، قبل از شکست دولت عثمانی در جنگ سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، تمامی جهان اسلام زیر نفوذ اروپاییان درآمده بود. پس از سال ۱۹۱۹، قدرتهای اروپایی سلطه خویش را بر قلب سرزمین اسلام در جهان عرب، با تقسیم و تبدیل آن به حکومت‌های دست نشانده، تثبیت نمودند.

مصطفی کمال نیز مرحله تخریب آخرین آثار سیاسی دارالاسلام را با القای رسمی خلافت در سال ۱۹۲۴ کامل نمود. اثر تدریجی و فزاینده خطا و انحراف اولیه به نتیجه منطقی خود رسیده بود و دیگر نشانی از حضور سیاسی و نظامی اسلام در امور جهانیان به چشم نمی‌خورد. هیچ نتیجه‌ای نمی‌توانست از این نامقبول تر باشد.

اما خصلت اطاعت محضی که علماء اهل تسنن طی چندین قرن گذشته در خود پرورش داده بودند نمی‌توانست به یکباره دور ریخته شود. حتی درک این مطلب که مصیبتی بر ایشان وارد شده به کندی حاصل گشته است. غیر از احساسات مردمی‌ای که نهضت در خلال سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ در هند برانگیخت،



واکنش چندانی از سوی علماء اهل تسنن به عمل نیامد. عکس‌العمل انی ایشان نیز ظاهراً در جهت نقش سنتی خود بوده است. علماء مزبور، به سبک دوران ملوکیت، سخت سرگرم تلاش در جهت کسب حمایت، نظام سیاسی جدید، یعنی پادشاهی سعودی، حکومت‌های ملی جدید و حتی حکومت‌های استعماری کفار، بودند. این حکام بسیار مشتاق بودند که در مقابل فرمانبرداری سیاسی علماء، به ایشان احساس امنیت بخشند و آنها را تحت حمایت سیاسی خویش قرار دهند. دوتفر که تلاش دلیرانه و در عین حال بی‌نمیری را در جهت احیاء بخت سیاسی اسلام به عمل آوردند عبارتند از حسن البنا و ابوالعلاء مودودی. این موضوع نیز باید ذکر شود که هیچ‌یک از این دونفر، عالم سنی نبودند.

ایشان به همراه احزاب خود، «الاخوان المسلمین و جماعت اسلامی»، سرانجام طرفدار حفظ وضع موجود شدند و از حمایت گسترده و پردرآمد عربستان سعودی برخوردار گشتند. حتی تصویر ذهنی‌ای که ایشان از حکومت اسلامی داشتند با حکومت‌های لیبرال و دموکرات رفاه‌گرای اروپا تفاوت چندانی نداشت. این گونه تلاشها که از سوی علماء اهل تسنن حمایت نمی‌شد به جایی نرسید. باید اذعان کرد که آن‌گونه عمل اصلاحی که با پیروزی مکتب اصولیون در میان علماء شیعه آغاز گشت، هنوز در سنت اهل تسنن شروع نشده است.

اما سه خصیصه مشترک وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد، بدون اینکه تلاشی در جهت یافتن منابع آن در فرمولهای علوم الهی صورت گیرد. این سه خصیصه به‌قرار زیر است:

۱) علمای اخباری در طول حکومت سلسله صفوی

در ایران (۸۸۱ تا ۱۱۲۶ هجری شمسی) (۱۵۰۲ تا ۱۷۴۷ میلادی) به همان اندازه زیر نفوذ سیاسی حکام بودند که علماء اهل تسنن در هریک از مقاطع تاریخ، از جمله عصر کنونی، بوده و می‌باشد.

۲) خطا و انحراف در مکتب شیعه، علماء شیعه را از لحاظ سیاسی به همان اندازه‌ای اثر کرده بود که علماء اهل تسنن امروز بدان دچارند.

۳) علماء شیعه، قبل از انقلاب اصولیون، باب اجتهاد را با همان استحکام مسدود کرده بودند که علماء اهل تسنن تا به امروز چنین کرده‌اند.

وقوع انقلاب اسلامی ایران قبل از آنکه برخی از مسایل خاص تشیع از طریق اجتهاد روشن شود، امکان‌پذیر نبود. ذکر نام مسایلی که در انتظار اجتهاد علماء اهل تسنن به‌سر می‌برند از محدوده موضوع این مقاله خارج است.

همچنین نمی‌توان درباره شرایط لازم برای ظهور یک نهضت فکری در مکتب اهل تسنن به حدس و گمان پرداخت، نهضت فکری‌ای که از لحاظ وسعت و گسترش قابل مقایسه با نهضت اصولیون در مکتب تشیع باشد. در مکتب اهل تسنن، بسیاری چنین استدلال می‌کنند که انحراف آنها صرفاً یک قضاوت نادرست بوده که به سازش با ملوکیت انجامیده است. در هر صورت، واقعیت امر این است که تأثیر چنین سازشی بر اندیشه و رفتار سیاسی اهل تسنن ویرانگر بوده است. نتیجه این شده است که بیشتر علماء اهل تسنن امروز، مانند علماء شیعه اخباری قبل از انقلاب اصولیون، از درک مسائل سیاسی عاجزند.

در نهایت شاید بتوان گفت که یک انقلاب اصولی، در هر بخشی از امت که صورت گیرد، برای تمامی امت کفایت می‌کند. این بدان علت است که مرحله اصلاحی، پس از آنکه در درون اسلام آغاز گشت، باید کلیه کسانی که زیر پوشش آن قرار می‌گیرند را به سوی زمینه‌های مشترک و مورد قبول کلیه مسلمین هدایت نماید. اگر مرحله یاد شده قرار باشد در پشت مرزهای یک مکتب فکری متوقف شود، دیگر نمی‌توان آن را یک مرحله اصلاحی خواند.

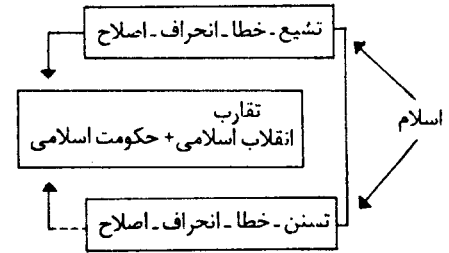
فتوای امام خمینی (ره) هم‌چنین نظری را که ما در مؤسسه اسلامی از ابتدا نسبت به انقلاب اسلامی داشته‌ایم، تأیید نموده است، در سال ۱۹۸۰ نظر ما این بود که اولین حکومت اسلامی که پس از وقفه‌ای چنین طولانی در تاریخ، تأسیس گردد، یک نمونه ابتدایی از کمال مطلوب خواهد بود. (۶) و این موضوع به ثبوت رسیده است. مرحله اصلاحی درون اسلام در طول سالهای اول بعد از تأسیس حکومت اسلامی جدید، ادامه داشته است. در مرحله بعد، انتظار می‌رود که حکومت اسلامی ایران به تدریج با دید وسیعتری به وضعیت تاریخی بنگرد، و موضوع را از دیدگاه امت و نهضت اسلامی در سطح جهان مورد ملاحظه قرار دهد. در طول دهه اول انقلاب، نظام اداری حکومت اسلامی، از لحاظ طرز تفکر، عمدتاً ایرانی و ملی برجای مانده است، و علماء توجه خویش را در جهت رشد و تقویت ارتباط با شیعیان در خارج از ایران متمرکز ساخته‌اند. اما اعضاء عالی‌رتبه رهبری، بویژه امام خمینی (ره)، از امت و نهضت جهانی اسلام و لزوم گسترش انقلاب در سطح جهان با کلامی پرتنظین سخن گفته‌اند. (۱) در دهه‌ای که در پیش است، سیاست کشور باید به نحو فزاینده، انعکاسی از دیدگاهها و نظرات رهبری‌ای عالی‌ه باشد.

اکنون در مرحله‌ای از تاریخ قرار داریم که می‌توانیم آن را در قالب یک نمودار ساده نشان دهیم.

تقارب
انقلاب اسلامی
حکومت اسلامی

اسلام. خطا. انحراف. اصلاح. حکومت اسلامی

برای آنکه جزئیات بیشتری را بتوانیم نشان دهیم، پیشرفت جداگانه مکاتب تشیع و تسنن را نیز می‌توان در همین نمودار منعکس نمود:



اکنون مکتب شیعه به تقاربی دست یافته است که صرفاً مرکب از یک سلسله عقاید و نظرات مجرد نیست. علماء شیعه که رهبری امت مسلمان ایران را برعهده دارند، از طریق انقلاب اسلامی، نمونه‌ای زنده از یک حکومت اسلامی پرتحرک، پرتوان، قدرتمند و متقی را نیز تأسیس کرده‌اند. عرصه تقارب، که در قالب یک حکومت اسلامی مشخص و ایجاد گردیده است، اکنون مانند مغناطیس بر اندیشه و اعمال سیاسی کلیه مسلمین جهان عمل می‌کند. اکنون غیرممکن است که انسان در مورد سیاست و مسائل سیاسی اسلام بیندیشد بدون آنکه به حکومت اسلامی ایران اشاره کند. عقبه قطب‌نمای سیاسی اسلام با استواری در جهت ایران قرار گرفته است. هر مسلمانی باید موضع خویش را در مقایسه با انقلاب اسلامی بسنجد. هیچ بخشی از امت در خارج از حوزه نفوذ انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی جدید قرار ندارد.

وقتی یک دوره خطا، انحراف، اصلاح و تقارب در هر بخشی از امت یا در هر یک از مکاتب فکری اسلام کامل شد، علمی که از این طریق حاصل می‌شود باید مورد قبول کلیه مکاتب فکری اسلام و تمامی امت قرار گیرد. اعتبار بنیان جدید البسط این علم مورد تردید و سؤال خواهد بود مگر آنکه ثابت شود که تسلسل وقایع تاریخی‌ای که منجر به حصول چنین علمی شده است قابل تکرار می‌باشد. که البته تسلسل وقایع تاریخی، طی دوره‌های طولانی قابل تکرار است.

بنابراین اگر ظرف یک یا دو دهه بعد از انقلاب اسلامی ایران، انقلاب دیگری در هیچ‌یک از سایر بخشهای امت رخ ندهد، این لزوماً بدان معنا نخواهد بود که اعتبار انقلاب اسلامی اول مورد تردید است. اما اگر پنجاه یا صدسال دیگر سبزی شود بدون آنکه قابلیت تکرار آن مشهود گردد، آنگاه اعتبار تسلسل وقایع تاریخی که در ایران حاصل شد جنبه جهانشمولی خود را به تدریج از دست خواهد داد. به همین ترتیب اگر مجموعه علمی که از طریق مرحله اصلاح و تقارب حاصل شده است در محدوده مکتب شیعه بماند و به سایر مکاتب فکری اسلام ربط پیدا نکند، در آن صورت نیز ممکن است جریان مزبور جنبه جهانشمولی خود را از دست بدهد. اگر مرحله اصلاح و تقارب نتواند در خارج از ایران نیز تکرار شود، و یا قادر نباشد در میان سایر مکاتب فکری اسلام به مقبولیت گسترده‌تری دست یابد، چنین وضعیتی ممکن است این معنا را نیز به همراه داشته باشد که مرحله اصلاح و تقارب هنوز از برخی جهات ناتمام است. اگر چنین باشد، شواهد تازه‌ای از نتایج نامطلوب به تدریج روی هم انباشته خواهد شد. اما اگر نتایج مطلوب و پیش‌بینی شده به تدریج در سایر نقاط جهان ظاهر شود، در آن صورت اعتبار مرحله اصلاح و تقارب تثبیت خواهد شد.

در هر صورت، مقایسه کیفیت نسبی خطا و انحراف و تأثیر آن، چندان مطلوب نیست. آنچه حائز اهمیت

است آن است که قبلاً نیز بدان اشاره نموده‌ایم، مبنی بر اینک: موضوع «صحیح» یا «درست» در اسلام همیشه آن موضعی است که به پیامبر (ص) و خلفای راشدین نزدیک باشد. اتمام دوره خطا، انحراف، اصلاح و تقارب، اکنون مکتب شیعه را به موضوع «صحیح» یا «درست» در اسلام رسانده است. اما مکتب شیعه، برای اثبات اعتبار دستاورد خویش اکنون باید مکتب تسنن را به پذیرفتن مطلوبیت و قابلیت تکرار نتایج حاصله ترغیب نماید. بدین منظور باید گروهی از علما از هر دو مکتب فکری عمده در اسلام، گرد هم آیند.

از سوی مکتب شیعه، تعدادی از علمای ایران که به هسته مرکزی اسلامی قربات بیشتری دارند بسوی یزه علمایی که به امام نزدیک‌ترند، باید قدم جلو بگذارند و موضع جدید خویش را برای علمای اهل تسنن تشریح نمایند، از جانب مکتب تسنن، به آن دسته از علمایی نیاز داریم که با نظام‌های سیاسی منحرف و فاسد چندان تماسی ندارند و یا ترجیحاً با آنها قطع رابطه کرده‌اند. به عنوان قدم اول، گروهی از علماء اهل تسنن که لزوم یادگیری از تجربه شیعیان در زمینه اصلاح و تقارب را درک کرده‌اند باید گام بردارند. ایشان باید آن دسته از علماء اهل تسنن باشند که این واقعیت را پذیرفته‌اند که اکنون موضع اهل تشیع، بعد از انقلاب اسلامی ایران، هیچ گونه تفاوت اساسی با موضع دیرینه اهل تسنن قبل از آنکه به خطا و انحراف ملوکیت کشیده شود، ندارد. با کمک این علماء اهل تسنن، علم و تجربه‌ای که در مکتب شیعه به دست آمده است به کلیه بخش‌های امت منتقل خواهد شد. مزیت قابل توجهی که مکتب شیعه اکنون از آن برخوردار است مربوط به بحث خدانشناسی نمی‌شود.

در واقع بحثی که در اینجا مطرح شده است از مبحث خدانشناسی کاملاً جداست. ریشه و مبدأ این بحث مربوط می‌شود به تاریخ، حرکت و مسیر تاریخ، تأثیر تاریخ، برخورد مسلمین با تاریخ و بالاتر از همه، انتظار و دورنمای وقایع تاریخی‌ای. به همین دلیل این مقاله را با بحیره و ورقه آغاز کردیم. تاریخ مانند یک بوتسه آزمایش است. در برخوردش با خطا و انحراف، بی‌امان و بی‌طرف است. تاریخ تاب



دکتر شریعتی

تحمل هیچ میزان یا درجه‌ای از تحریف حقیقت را ندارد، هر چند که این عمل، صادقانه و با نیت و انگیزه خیرخواهانه انجام شده باشد. کلیه مکاتب دینی در دام اعتقاد و فخر به صحت موضع خویش افتاده‌اند و نامعقولانه چنین ادعا می‌کنند که هیچکس غیر از ایشان به تمامی حقیقت دست نیافته است. عدم ارزیابی نتایج عینی در مقابل اهداف مطلوب و موعود، به تنزل کیفیت رفتار و فساد اخلاق می‌انجامد. این نیز

به نوبه خود به یک ذهنیت انحصاری منتهی می‌شود که بر اساس آن، گروه‌های منقطع هر یک مدعی حقانیت کامل موضع خویش است. تاریخ به آن دسته از افرادی که خود را سرگرم این قبیل اعمال کودکانه می‌نمایند، به نیده تحقیر می‌نگرد. تاریخ، در طول زمان، مجموعه‌ای از انحرافات و حقایق ناقص را تهیه و آن را با حقیقت کامل مقایسه می‌کند. تاریخ حقایق ناقص فکری، معنوی، اخلاقی، سیاسی و مذهبی را به واقعیات ملموس مبدل می‌سازد.

این واقعیات تاریخی، پس از مدتی، نتایجی به بار می‌آورد که نه تنها نامقبول، بلکه زشت و عمیقاً تحقیرآمیز است. بوتسه آزمایش تاریخ، تمامی بخشهای امت را به وضعی که هم‌اکنون همه ما بدان مبتلا هستیم، یعنی حالت از هم پاشیدگی و عبودیت نسبت به کفر، تنزل داده است. واقعیات زشت و تحقیرآمیزی که با خیرگی به ما می‌نگرند، همان حکومت‌های ملی‌ای هستند که در مناطق مسلمان‌نشین جهان به دست قدرتهای استعماری غرب ایجاد گردیده‌اند. آنچه که زشت‌تر و تحقیرآمیزتر است سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که تمدن غرب بر سرزمینها و ملل اسلامی به دست آورده است. آنچه که از همه زشت‌تر است منظره فساد حکام و طبقات حاکمه‌ای است که هم‌اکنون بر جهان اسلام حکومت می‌کنند. و عمیق‌ترین شکاف موجود شاید ضعف علمای اهل تسنن در مبارزه با وضعیت کنونی باشد. اصلاح و تقاربی که علمای شیعه ایران بدان نایل گشته‌اند، هنوز یک نهضت تاریخی ناتمام و محدود است. تاریخ تنها در صورتی از خود پاسخ مثبت نشان خواهد داد و بار را به سرمنزل مقصود خواهد رساند که تسلسل اصلاح و تقارب در کلیه بخش‌های امت تکرار شود.

والسلام

بی‌نوشت:

(۱) غیر از گروه‌های فرعی مانند بهاییان و احمدیه‌های هند و پاکستان.

(۲) مراجعه شود به:

Draft Prospectus of the muslim institute slough: the open press limited, 1974

(۳) مریم جمیله (Maryam Jameelah) نیز در مورد مولانا مودودی به نتیجه مشابهی رسیده است. به مقاله وی در نشریه زیر مراجعه شود:

Islamic quarterly, London: Journal of the Islamic cultural centre, vol 31, No 2, second quarter 1987.

(۴) مراجعه شود به کتاب زیر:

Hamid Algar, The Roots of the Islamic Revolution, London: The open Press, 1983, p 18.

(۵) مراجعه شود به:

Moojan Momen. an Introduction to shi'ism, new haven and London: yale university press, 1985, pp. 130-145.

(۶) کتاب:

The Islamic Revolution: Achievements, obstacles and Goals, London: The open press, 1980, p. 14.

نوشته کلیم صدیقی

(۷) این موضوع بیوسته در سخنرانیها و پیامهای امام خمینی (ره) مطرح شده است. اما در پیام حج سال ۱۴۰۷ ایشان این مطلب به طور مبسوط مورد بررسی قرار گرفته است. به نحوی که دامنه آن از بیست هزار کلمه تجاوز می‌کند. ترجمه انگلیسی آن در نشریه (International Kayhan) شماره اول ماه اوت سال ۱۹۸۷ منتشر گردید.